

- زیبایی‌های ناکافی** / یادداشتی بر کتاب «تانتهای کوچه بن‌بست» سروده سیدمهدی طباطبائی
- ریشه‌های شعر گفتار!**نگاهی به «سفر بمباران» اثر علی محمد مؤبد
- شعری در آستانه دنیا**/ تأملی بر شعر «فاطمه مهدی‌زاده»

یادداشتی بر کتاب «تانتهای کوچه بن‌بست» سروده سیدمهدی طباطبائی

زیبایی‌های ناکافی

و حرفه‌ای عمل کند که آرام‌آرام شعرش به سمت آبکی شدن و رمانتیک آبکی کشیده نشود؛ مثلاً به این جاها:
«من و دل پشت همان روسری گلدارت
حلقه‌ها دیده و زنجیرتر از قبل شدیم»
«حال و روزم بی‌تو تعریفی ندارد، درک کن عشق می‌خواهد بیبای تا کمی بهتر شود»
«تنها تویی که می‌توانی با دلی از سنگ
آن را که عمری عاشقت بوده‌ست نشناسی»
در واقع ۳ نمونه بالا تقریباً با تفعل انتخاب شدند و این یعنی در آن ابیات آبکی‌تر هم می‌شد پیدا کرد. و این وضعیت دفترچه غزلی است که در همان حال بسیاری از ابیاتش در زبان، شیوایی و رسایی دارد؛ چه به لحاظ موسیقایی و روانی کلام و چه به لحاظ بلیغ بودن و فصیح بودن؛ یعنی هارمونی در آنها بخوبی و زیبایی رعایت شده:

«دلنتگ خلسه‌های شبی شاعرانام
باید غزل شوم که تو شاید بخوانی‌ام»

«ببین چقدر زلالی که دل حضورت را
میان زمزمه سبز رینا می‌خواست»

علاوه بر اینها، شاعران باید متوجه تعبیر و تصاویری که از دیگران قرض می‌گیرند باشند؛ تعبیری نظیر «سبب نگاه» که از آن شاعر معاصر ضیاءالدین خالقی است که در دفتر «دلشوره‌های من و خاک کاغذی» آورده است:

«جهان میان دو چشمت همه سیب شد، همه سیب از شاخه‌های نگاهت»
دیگر اینکه شعر، بویژه در زبان فارسی، رسالتی دارد (با تعهد اشتباه نشود) که صرفاً با ابیات چشکنی نظیر ابیات ذیل به انجام و فرجام نمی‌رسد:

«خدا کند که به باران رسیدنت باشم
و چتر عاشقی‌ات دست‌های من باشد»

«خواست به من باشد این روزها که
خودم را کنار تو جا می‌گذارم»

زیبا بودن و قشنگ بودن ابیات کم‌آرزش نیست چرا که این زیبایی‌ها خود بی‌دلیل حاصل نشده و از زیر بته به عمل نیامده‌اند که حاصل جانی زلال و سرشار از تجربه‌هاست؛ منظوم این است که شاعران خوبی نظیر سیدمهدی نباید تنها به داشته‌های‌شان اکتفا کنند، باید به فراتر از آن از بیندیشند، چرا که شاعران به واقع همچون پیامبران رسالتی دارند که حرف‌های زیبا یا حتی معناهای عمیق و محتوای گسترده را باید زیرمجموعه رسالت‌شان دانست، چرا که این معانی و محتواهای چنین و چنان را در جاهای دیگر هم می‌توان پیدا کرد؛ جایی که شعر هم حضور ندارد. شاعر باید سخنش خود آب، خود آتش، جانش جنون، آتشفشان



جنون باشد؛ آنوقت در آن کلام‌هایی فراتر از معنا، کلام‌هایی که به تفسیر در نمی‌آیند و کلام‌هایی همچون سخن ناب عارفان در آن هویدا و آشکار می‌شود و متن را روشن و تابان و درخشان می‌کند؛ اگر نه ابیات و اشعار صرفاً ظریف و دارای معانی و مضامین جالب، تنها پله‌ای و مرتبه‌ای از مراتب شاعری است که این مرتبه در جاهای دیگر هم یافت می‌شود؛

مرتبه‌ای که سیدمهدی بخوبی از آن

بالا رفته است؛ مرتبه‌ای که اگر شاعران جوان به آن رسیده باشند، قابل ستایشند اما از شاعرانی که این مراتب را طی کرده‌اند، بالطبع توقع بالاتری باید داشت. آری، بی‌آن جان جنون‌آسا و زبان آتشفشانی، بزرگ شدن میسر نیست.

حال که ارجمندی و الوایی و ارزش‌های شعر سیدمهدی را در کنار کاستی‌ها و ضعف‌هایش تا حدی شناختیم، یک نکته بسیار مهم دیگر نیز باقی می‌ماند و آن شباهت‌های غلیظ و ریقیقی است که شعر او به شعر فاضل نظری می‌برد؛ تا آنجا که گاه فکر می‌کنم سیدمهدی کمتر از او نیست اما به لحاظ زمانی و تجربه، فاضل جلوتر از او است؛ مگر اینکه این میان سیدمهدی طرز سخن خواجه را بگیرد و خودش را همچون حافظ به مرتبه‌ای دیگر پرتاب کند؛ نه اینکه بیش از پیش به او نزدیک شود که استقلال خود را متزلزل کند:

«می‌خواستند وحشت ده‌کوره‌ات کنند

تندیس بی‌قراری و دلشوره‌ات کنند

دور از بلوغ روشن انگور تا شراب

می‌خواستند سرکهای از غوره‌ات کنند

اما همین… همین که خودت مانده‌ای، بس است

هرگز میاد آنکه فلان جوره‌ات کنند»

نزدیک شدن بیش از حد این غزل طباطبایی به شعر مشهور فاضل نظری (حتی به لحاظ وزن و ردیف)، برای عموم مردم- که اهل زود قضاوت کردند- حتی این شباهت را ایجاد می‌کند که سید یکسره تحت تاثیر فاضل است. البته شعر سیدمهدی به لحاظ نوع اعاده و القای معنا در مخاطب و ایجاد حرکت‌های محتوایی (که بیشترین سهم را در شعر فاضل دارد) و حتی دیگر ویژگی‌های شعری، باز به شعر نظری شباهت‌های زیادی دارد و این شباهت بردن‌ها اصلاً به نفع شاعر خوب و بااستعدادی چون سیدمهدی نیست:

«همیشه قصه ما تا به انتها بد نیست

همین که حال تو خوب است، حال ما بد نیست
منی که بال و پرم زخم‌خورد، می‌دانم
قفس برای تمام پرنده‌ها بد نیست»

نگاهی به «سفر بمباران» اثر علی محمد مؤبد

ریشه‌های شعر گفتار!

[الف.م. نیسانی]

نوع شعر ناپذیرفرتنی، تنها در ۲ صورت «عاطفی‌بودن» و «عاشقانه‌بودن» تا حدی به آن اهمیت داده می‌شود، چرا که در این دو صورت، امکان استفاده بیشتر از آرایه‌ها در آنها وجود دارد؛ اگرچه با مضمون‌های سیاسی و اجتماعی اغلب داد همه را درمی‌آورد.

با این‌ همه، شعر نوین گفتار، بسا همه پایین و بالاشدن‌هایش، بزرگانی را جذب خود کرد که بعدها با تمهیداتی خود را در شعر بالا کشیدند و هنوز با مایه‌هایی از آن، در استحاله شعری، فرآورده‌های تازه‌ای را تولید می‌کنند. علی موسوی‌گرمارودی و طاهره صفارزاده و بعد از انقلاب سلمان هراتی و بسیاری دیگر نیز از شعر گفتار بسیار تاثیر پذیرفتند و حتی تعدادی از اشعار ایشان را می‌توان در این دسته قرار داد. البته به‌ مرور افرادی از این شاعران به راه دیگر رفتند و عده‌ای دیگر نیز به واسطه ویژگی‌های داشته و تمهیدات اندیشیده‌شده‌شان، از شاعران شعر گفتار منفک شدند. اگرچه هنوز بخشی از اشعارشان با شعر گفتار نزدیکی‌هایی دارد اما قزوه در کنار سرودن شعر در قالب‌های کلاسیک (که اینک به مدارج و تشخیصی در آن رسیده)، دست از سر سرودن اشعار سپیدگفتاری نیز برنداشته و اشعار صرفاً سیاسی و اجتماعی‌اش را به این شیوه می‌سراید. البته نوع بیان شیوه شعر سپیدگفتاری، ظرف بسیار مناسبی است برای مضامین و مفاهیم سیاسی، اجتماعی، انقلابی، فلسفی و… اما این دامنه عاشقانه‌شده، دامن پهنآوری نیز برای به دام انداختن دارد. هر چند برای رستن از این دام پهناور، راه‌های بسیاری نیز وجود دارد؛ مثل راه‌هایی که موسوی‌گرمارودی و طاهره صفارزاده انتخاب کردند. گرمارودی با فصاحت‌بخشیدن و بلیغ کردن شعرش به آنها شیوایی و رسایی داده و صفارزاده از راه‌های دیگر، در مدرن کردن آنها کوشید که حاصلش به قول خودش، «شعر طنین» شد. سلمان هراتی هم از راه عاطفی‌تر کردن و ایجاد سطرهای درخشان، اشعار گفتاری‌اش را بالا کشید.

اما نماینده شعر نوگفتار در شعر انقلاب، علیرضا قزوه است؛ نماینده‌ای که همه‌کار برای اشعار کلاسیکش کرد و آن را به طرز چشمگیری بالاتر برد، لیکن برای اشعار گفتاری‌اش نه! مگر ۲ کار کوچک؛ کوچک به آن سبب که هنوز آن ۲ کار را به مرز پختگی

چهارشنبه ۱۲ آبان ۱۴۰۰
وطن امروز | شماره ۳۳۴۰
[شعر و ادب]

نگاه

تأملی بر شعر «فاطمه مهدی‌زاده»

شعری در آستانه دنیا

[محمد توکلی]

معرفی شاعران جوان و توقلم سختی‌ها و شیرینی‌های خود را دارد؛ پر از بیم‌ها و امیدهاست. گاه با تردید از خود می‌پرسی: آیا نسل جدید شاعران می‌توانند جایگزین خوبی برای اسلاف خود باشند و گاه با چنان اشعار زیبایی روبه‌رو می‌شوی که شعله امید در جانت زنده می‌شود. هر چه هست و هر چه باشد باید جوانان شعر معاصر را خواند و عمیق هم خواند و در پرتازت نمونه‌های خوب شعر جوان‌ترها را معرفی کرد تا شاید در این ولنگاری‌های فرهنگی و هنری بتوان از شعر این «ثروت ملی» حفاظت و حراست کرد.

اما صاحب این قلم در مجال کوتاه پیش رو قصد دارد یکی از شاعران جوان استان هنرپرور اصفهان را معرفی کند.

فاطمه مهدی‌زاده متولد ۱۳۷۶ در شهرستان فلاورجان اصفهان است؛ شاعری در آزمون و خطا و به قول خودش در حال مشق شعر. بیشتر اشعار او در آغوش چهارپاره آر‌میده‌اند؛ شعرهای که ظاهراً سر عصبان ندارند اما همان لطافت‌شان هم گاه سوز و حرارتی عجیب دارد:

حرف‌های نگفته را با بغض / گله‌هایی که داشتم با شعر… رو به گنبد نشستم و گفتم / حقم اینقدر انتظار نبود (شعر رضوی)

شاعر در بیت بالا با ادب و لطافتی دوست‌داشتنی گله می‌کند، آشنایی‌زدایی می‌کند و آشنایی‌زدایی هم حقانکم شعر آیینی است. این تکنیک البته مرا به یاد نمونه‌های درخشان‌تری از این صنعت ادبی در شعر شاعران امروز اصفهان از جمله فرّاز ملکیان می‌اندازد.

شعر مهدی‌زاده مثل خود او فرزند امروز است و درک و شناخت صحیح شاعر از امروز خود است که او را به سرودن اشعاری ارزشی درباره اتفاقات و رویدادهای زمان رهنمون می‌کند:

«چشم‌هایش همین که می‌چرخید /لشکر کفر را به هم می‌زد / در مسیری که گام برمی‌داشت/ آخرش را خودش رقم می‌زد

هر زمان ذکر یا علی می‌گفت/ ترس، مقهور خشم او می‌شد / دشمن و دوست، هر که می‌دیدش / غرق در راز چشم او می‌شد

نه به شوق مقام و ثروت نه / خون دل‌ها برای دین می‌خورد / دانشمنش را که بر زمین می‌زد / روی سجاده‌اش زمین می‌خورد

تکه تکه به روی خاک افتاد / آخر راه عاشقی اینجاست / عمر خود را شهید بود و خدا / دیگر او را شهیدتری می‌خواست

حاج‌قاسم اگر چه رفت ولی / بعد او هم علم نمی‌افتد / قاتلش حساب‌شان با ماست / هیچ کس از قلم نمی‌افتد

گفته‌ایم انتقام می‌گیریم /خون‌هایش عجیب سنگین است / سجده در صحن مسجدالاقصی / کمترین انتقام ما این است»

با کمی فاصله از اصل حرف، از خودمی‌پرس: راستی چه کسی به پسران ما ایمان فدا شدن و به دختران ما حماسه سرودن آموخته؟! کدام معلم؟! کدام مکتب؟!

نکته دلسردکننده در چهارپاره‌های مهدی‌زاده اما کم‌توجهی به بیت اول است، گویی او تنها به دنبال ضربه نهایی است که متاسفانه این عادت از وزن شعر او کاسته؛ برای مثال:

«وقتی که جسم بی‌سرت را دید / من مادر تر شیر

زن دیدم / با گریه تنها زیر لب می‌گفت / من خود به

چشم‌چسبنت دیدم»

همان‌طور که مح‌لظه می‌کنید در بیت اول اثری از صنایع ادبی و قوت زبان نیست، اما انگار شاعر ۳ بند ابتدایی را تندتند نوشته تا بند چهارم را زودتر در شعر جا دهد. به نظر نگارنده فاطمه مهدی‌زاده باید زودتر به تمیق موسیقی شعر و استخدام ظریف‌های زبانی رو آورد، اگر نه دوری از فرم و زبان، حرف‌ها و تصاویر زیبای اشعارش را زخمی خواهد کرد. امید اینکه این شاعر بالوقه از قافله شاعران جوان جا‌ماند.

اما مساله مهم دیگری که امروز در شعر جوانان توکلم دیده می‌شود، پکرنگی آثار است؛ به نحوی که اگر اسم شاعران بسیاری از آثار به شعر پیوست نشود، فکر می‌کنی همه را یک نفر سروده است. من به این دوستان فاضل و رديف‌های نو، اوزان مهجور، بسلامدهای واگنی، بدعت‌های ترکیبی و چه و چه اشاره‌ای نکنند که این شعر پارسی چموش و تیزپاست و بسیاری از شاعران صاحبانم را هم زمین زده است.

و در پایان کلام شما را دعوت به شعر از مهدی‌زاده می‌کنم که در حوالی حسین علیه‌السلام سروده شده‌است و صداالبته که خوش نشسته است:

«چشم امید داشت تا خود را /زائر اربعین حساب کند / وسط صحن حضرت زهرا / نظر لطف بوتربا کند

اندن رفتن گرفت و تا مقصد / در خیالش چقدر عمود شمرد / خسته شد؛ ایستاده مستش کرد / عطر چایی که هیچ وقت نخورد

گریه می‌کرد و حاجتش را با / لپچه اصفهانی‌اش می‌گفت: / یا لب‌لعل امیدمون به شوماس / و ابوالفضل شک نکن که شُفت

چای و موکب، علم، ستون، گنبد / مرد خرما به دوش، مرز عراق / در دلش قند آب می‌شد که / ناگهان باز گشت کنج اتاق

حال ما را ببین که مدت‌هاست / پشت این مرزها فالج شدایم / ما به مقصد نمی‌رسیم انگار / چند وقتی است یار کج شده‌ایم.»